

## نظری به لوح قناع

وحید رأفتی

لوح مبارک مشهور به لوح قناع که از قلم معجز شیم جمال اقدس ابهی عزّ نزول یافته یکی از امّات آثار آن حضرت محسوب می‌گردد. این اثر بنا بر مندرجات فصل آثار نازل در عکّا در کتاب گنج شایگان<sup>۱</sup> در عکّا نازل شده و مخاطب آن حاجی محمد کریم خان کرمانی است. چون ورود جمال قدم به عکّا در ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ هـ ق / ۳۱ آگست ۱۸۶۸ م و درگذشت حاجی محمد کریم خان در ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ هـ ق / ۶ نوامبر ۱۸۷۱ م واقع شده بنا بر این تاریخ نزول لوح قناع باید در فاصله سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۶۸-۱۸۷۱ م باشد.

علّت تسمیه لوح به "قناع" آن است که یکی از یاران الهی موسوم به آقا محمد رضای قنّاد شیرازی نامه‌ای به حاجی محمد کریم خان نوشته و در اوّل آن مکتوب چنین مرقوم نموده بوده است: «الحمد لله الذی کشف القناع عن وجه الاولیاء»<sup>۲</sup> حاجی محمد کریم خان پس از وصول نامه مزبور به استفاده از کلمه "قناع" و نحوه کاربرد آن در جمله فوق اعتراض نموده و اعتراض و ایراد او به سمع جمال قدم رسیده و لوح مزبور خطاب به وی و در عکس العمل نسبت به اعتراض او از قلم آن حضرت عزّ نزول یافته است.<sup>۳</sup>

لوح قناع علاوه بر شرح و بسط مطالب مربوط به کلمه قناع و معانی و مفاهیم و نحوه استفاده از آن حاوی مطالب و قضایای عدیده مهمّه دیگری است که دامنه آنها به علوم قرآنی، مباحث کلامی، مسائل عدیده عرفانی و علوم بلاغی کشیده می‌شود و در این مقاله که اساس آن بر اختصار است البتّه قصد آن

نیست که جمیع این مطالب مورد شرح و مطالعه قرار گیرد. لذا بعد از طرح چند مطلب اساسی در باره این لوح اسامی علم و نکاتی که راجع به چند شخصیت خاص تاریخی در آن مطرح شده مورد مطالعه اجمالی قرار خواهد گرفت به این امید که این مختصر فتح بایی در زمینه مطالعات دقیق تر و مفصل تر مندرجات این لوح عظیم در آینده ایام محسوب گردد. شرح و بسط قضایائی که در باره علوم قرآنی در این اثر منیع مطرح گشته و مطالعه مسائلی نظیر اسرار القدر، ابداع و اختراع، فطرت الهیه، نبأ عظیم، سدره المنتهی و دهها اشاره و تلمیح و استعاره و تمثیل دیگری که در این لوح مبارک مندرج می باشد و رای صفحات محدود این مقاله بوده است.

لوح قناع در صفحات ۶۶-۸۶ کتاب مجموعه الواح مبارکه که به سال ۱۹۲۰ م در قاهره در ۴۱۲ صفحه به طبع رسیده مندرج است. روش مطالعه بعضی از مندرجات این لوح در صفحات بعد آن خواهد بود که فقرات مورد نظر را به ترتیب شماره صفحه و شماره سطر کتاب فوق مندرج خواهد ساخت و سپس در ذیل هر فقره توضیحات لازمه را خواهد نگاشت. قبل از مطالعه این فقرات توضیح چند مطلب اساسی را در باره مندرجات لوح قناع ضروری می داند:

اول - بحث مقدماتی جمال قدم در باره کلمه قناع که در دو موضع لوح مبارک مطرح شده مبنی بر آن است که قناع جامه مخصوص زنان است که سر را با آن می پوشانند اما اهل ادب لفظ قناع را برای رجال نیز استعمال نموده اند و لذا استفاده از آن به صورت مجازی برای مردان نیز جایز است. قناع اگرچه پوششی برای سر می باشد اما مجازاً می توان آن را برای وجه نیز به کار برد.

جمال قدم در تحکیم این مبحث به کاربرد حقیقی و مجازی الفاظ و نیز صنایع تشبیه و استعاره اشاره فرموده اند و خان کرمانی را به این مطلب متذکر می سازند که در فنون فصاحت و بلاغت استفاده از الفاظ در غیر از معنای حقیقی و واقعی آنها نه تنها جایز است بلکه از فنون بلاغت و فصاحت محسوب می گردد. همین طور در تحکیم قضیه استفاده از قناع برای مردان به شخصیت بارزی در ادب عربی نظیر مقنع کندی اشاره می فرمایند که از قناع استفاده می نموده و به این خاطر به لقب مقنع معروف و مشهور گشته است. در باره مقنع در صفحات بعد شرح مختصری مذکور خواهد شد اما آنچه در این مقام باید بدان اشاره نمود کلام جاحظ در بیان و التبین (ج ۳، ص ۱۰۲) است که می گوید: «و القناع من سیما الرؤساء. و الدلیل علی ذلك الشاهد الصادق، و الحجّة القاطعة، ان رسول الله (ص) كان لا یکاد یری الا مقنعاً...»<sup>۴</sup>

جمال قدم در مبحث خود در باره قناع به دو جامه دیگر نیز اشاره می فرماید یکی لثام و دیگری یشماق. لثام پارچه ای است که زنان دهان خود را با آن می پوشانند ولی برای رجال نیز مجازاً به کار می رود. جمال قدم در لوح قناع در باره لثام می فرماید: «یقال لثمت المرأة ای شدت اللثام علی فمها» (ص ۶۹، سطر ۱۵). عین این عبارت در کتب لغت عرب نظیر محیط المحيط (ص ۸۰۸) آمده است که «و لثمت المرأة شدت اللثام علی فمها. لثمت و تلتمت و التمت شدت اللثام علی فمها»<sup>۵</sup>

و در محیط المحيط (ص ۷۵۹) همان طور که در لوح قناع مذکور شده چنین آمده است که «کشف

القناع عن الشيء كناية عن التصريح به و المجاهرة.»

اما "يشماق" و "ياشماق" چارقد و لچکی است که زنان سر و نیمه زیرین روی خود را بدان می پوشند. يشماق در زبان ترکی نام پارچه نازکی است که به عنوان روبنده از آن استفاده می شود. شرح این مطالب در آثاری نظیر لغت نامه دهخدا مندرج است.

دوم - نکته مهمی که در سراسر لوح قناع توجه خواننده را جلب می نماید و اس اساس شریعت الله محسوب می گردد دعاوی صریح جمال قدم به عدم دخول در مدارس متداوله و کسب علوم مرسومه و در عین حال احاطه به علوم اولین و آخرین به قدرت وحی الهی است. دعوی جمال قدم در این لوح حاکی از آن است که حق جل جلاله آن حضرت را "مقام نفسه" قرار داده و به کلمه لا اله الا هو الواحد ناطق فرموده است. دو مطلب فوق عیناً در کتاب مستطاب اقدس نیز مطرح گشته است.<sup>۶</sup>

در لوح قناع جمال قدم خود را "ذکر الله الاعظم" و مظهر هدایت الهیه دانسته اند و به نزول آثار به فطرت الهیه اشاره نموده و آن را "حجّة الله فی کلّ الاعصار" محسوب داشته اند، لذا احدی را شایسته نیست که با حجّت الهیه به مجادله برخیزد و با حربۀ علوم کسی به معارضه با سلطان معلوم پردازد. مقامی که جمال قدم خود را در این لوح بدان توصیف فرموده اند مقام "شجر" ناطق به اسرار قدر و مقام "ورقاء" متغنی بر افنان سدرۀ منتهی است.

سوم - نکته دیگری که در لوح قناع حائز اهمیّت مخصوص است اشارات جمال قدم به قواعد قوم و لسان قوم و میزان اعتبار علوم کسی و مدرسی در مقابل کلمات منزله الهی است.

جمال قدم خان کرمانی را متذکر می سازند که از قواعد قوم بی اطلاع است و از علوم بلاغی و زبان تشبیه و استعاره و نحوه کاربرد الفاظ به معنی لفظی و مجازی آنها اطلاع ندارد چه اگر به این مواضع آگاهی داشت و مطالعات اهل ادب را مطالعه نموده بود به کاربرد مجازی لفظ قناع اعتراض نمی نمود. از این نظر حاجی محمد کریم خان به این مطلب تحریض شده است که کتب ادبا و فصحا را مطالعه کند تا یقین حاصل نماید که از لفظ قناع مجازاً برای وجه و برای مردان استفاده شده است. تصریحات جمال قدم در این لوح حاکی از آن است که خان کرمانی در اعتراضاتش هم راه جدال و اعراض و اعتراض پیموده و هم بیگانگی خود را نسبت به مبانی علوم بدیع و بیان آشکار ساخته است.

علی رغم تشویق و تحریض حاجی کریم خان به مطالعه و مذاقه در علوم اهل ادب از او خواسته شده است که قلب را از اشارات قوم مقدّس دارد، چشم اعراض بریندد، بصر انصاف برگشاید و علوم را که مانع معرفت سلطان معلوم است کنار گذارد. حاجی کریم خان در مواضع عدیده این لوح به این اصل اساسی متذکر گردیده است که خداوند اگرچه صاحب جمیع علوم است اما کلمات الهیه مقدّس از اشارات و صناعات و قواعد قوم است. دلیلی که جمال قدم برای این مطلب ارائه می فرمایند ساده و قاطع است و آن اینکه اگر کلمات الهیه بر اساس قواعد قوم نازل می شد مقام کلمات خلق می یافت و امتیاز بین کلام خالق و کلام مخلوق از میان می رفت. در عین حال جمال قدم این مطلب را تصدیق می فرمایند که

کلام الهی به لسان قوم نازل می‌شود ولی لازمه آن تطابق کلام الله با قواعد موضوعه و مجعوله و دائم التّغییر علماء نیست. کلام الله نتیجه نزول وحی الهی به فطرت اصلیه الهیه است و حجّیت آن نیز دقیقاً به همین دلیل است. کلمه الله هر چند با لسان قوم می‌جوشد، از آن بهره می‌گیرد، عناصر آن را پذیرا می‌شود و با آن می‌آمیزد اما در همه احوال به فرموده جمال مختار «کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود» و در دنباله همین بیان به صراحت چنین می‌فرماید: «هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»

جمال قدم در جواب به اعتراض خان کرمانی و امثال او که کلمات حضرت باب را نیز غلط دانسته‌اند چنین می‌فرماید که «آیات نقطه اولی روح ما سواه فدهاء مخالف نبوده تو از قواعد قوم بی‌خبری.» نکته بسیار مهمی که در خصوص اعتراض علماء به کلمات انبیاء در لوح قناع مطرح شده مسأله نسبیّت زمانی اعتراضات است. علمای یک نسل در شرایط فکری، اجتماعی و سیاسی خاص آن نسل به قرآن نوعی اعتراض می‌نمودند و علمای نسل دیگر مواضع همان اعتراضات را از محسنات می‌شمردند. مقصود آنکه اعتراض به کلمات الهیه ناشی از غلّ و بغضاء و جهل نسبت به علوم و قواعد و نیز نتیجه تمایل اهل علم به شهرت و استقرار بر مسند ریاست و مرجعیّت است.

جمال قدم در انتهای یکی از الواح مبارکه نازله به اعزاز جناب زین المقرّبین در اشاره به آنچه مغایر قوم در آثار مبارکه ملاحظه می‌گردد چنین می‌فرماید: «... اینکه مغایر قوم ذکر نمودیم مقصود جهالی هستند که به اسم علماء موسومند و آنچه را ادراک نمایند مخالف می‌دانند و الا آنچه از سماء احدیه نازل شده مطابق است با قواعد عربیه صحیحه و اختلاف علمای عربیه لاتحصی بوده.»<sup>۷</sup>

از مطالعه لوح قناع و سایر نصوصی که در باره ارتباط کلمه الهیه با علوم بشریه موجود است این استنباط به خوبی حاصل می‌شود که مظاهر وحی الهی با علوم و معارف بشری آشنایند، آن را به خدمت می‌گیرند، اگر اراده کنند به لسان اهل علم سخن می‌گویند و از علم و علماء تجلیل و تحسین می‌نمایند. اما چون مال خلقت در نظر مظاهر مقدسه عرفان مظهر امر است از علمی که وصول به این مال را مانع شود تنقید می‌کنند و از عالمی که اهل نصفت و خشیت الهیه نباشد رو برمی‌تابند و با او می‌ستیزند چه علم او را از نتایج و سوسه نفس شیطانی تلقی می‌کنند.

مظاهر امر الهی مدعی آنند که کلمه الهی منطوق وحی است که به صور نثر و نظم و به لحن خطابه، مناجات، فقه، فلسفه و تفسیر تجلی می‌یابد. نثر نتیجه وحی نثر ادبیان نیست، شعر مظهر امر لازمه اش اتباع از معایر اشعار عرب و عجم نیست. خطبه‌اش به خطب خطبا نمی‌ماند و تفسیر و نصیحت و احکام و قوانینش با متون مفسرین و نصیحت نامه ناصحین و اسناد قانونی قانون گذاران شباهتی ندارد. مظهر امر می‌خواهد که مظهر امر باشد، در مقام مظهر امر باقی بماند و به همین مقام شناخته شود نه آنکه او را مفسرش بخوانند، مقتنّش بدانند و یا شاعر و نویسنده اش اطلاق کنند.

کلمه الله کلمه الله است. اگر منطوق کلمه الله از محدوده‌های معهود و مانوس انسان متعلم خارج شود،

اگر احساسات و تعلّلات و صور مودوعه در کلمه الله با عناصر و ابعاد و الحانی عرضه گردند که در نظر انسان مدرسی نامعقول جلوه کند و با معیار او نخواند و اگر کلمه الله از حدود و ثغور ذهنی عالمی تجاوز کند و فقهی آن را با موازین ادراک خود راست نیابد به حکم خرد بنا به فرموده جمال قدم در لوح قناع باید به «فوق کلّ عالم علیم» مقرّ شد و قضایای وجود را به یک منطق، محدود و منحصر ندانست. نسبت بنیه علمی علماء از مسائل مهمه‌ای است که در لوح قناع مورد اشاره جمال قدم قرار گرفته است.

نکته چهارمی که در مورد لوح قناع باید مدّ نظر قرار گیرد شخصیت و موقعیت مخاطب آن است. حاج محمد کریم خان کرمانی که مخاطب این لوح عظیم قرار گرفته از شاگردان سید کاظم رشتی بود و پس از کسب اجازه از جناب سید از کربلا به کرمان رفت و بساط درس و رهبری گشوده ادعای جانشینی سید کاظم را نمود و جمعی از شیخیه را به خود جلب کرد. حاج کریم خان در ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ هـ ق / ۶ نوامبر ۱۸۷۱ م وفات یافت و از خود بیش از دویست و پنجاه کتاب و رساله در مواضع مختلفه فقهی، کلامی، فلسفی، عرفانی و حتی طبّی، صنعتی و ریاضی به جا گذاشت.<sup>۸</sup>

خان کرمانی در دوره حضرت اعلی مورد خطاب منبع آن حضرت قرار گرفت و توقیعی به نام او عزّ نزول یافت که جناب ملا صادق مقدّس خراسانی مأمور به تسلیم آن توقیع گردیده به کرمان سفر نمود و اثر منبع را مستقیماً به خان کرمانی تسلیم نمود. در این توقیع حضرت ربّ اعلی از جمله چنین می فرماید: «... یا محمد ایها الکریم، ان اتبع حکم ربّک ثم اخرج بعهد بقیه الله امام عدل مبین. ان اخرج من بیتک و ادع الناس الی دین الله الخالص...» (محاضرات، ص ۷۰۱).<sup>۹</sup>

جمال قدم نیز در آثار عدیده خود به حاجی محمد کریم خان کرمانی اشاره فرموده‌اند و لوح قناع را نیز مستقیماً خطاب به او مرقوم داشته‌اند. ذکر خان کرمانی و کتاب مشهور اشداد العوام او در کتاب ایقان (صص ۱۲۱-۱۲۲)<sup>۱۰</sup> از قلم جمال رحمن عزّ نزول یافته، در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۱۷۰) به ادبار و استکبار و عاقبت پر و بالش اشاره شده و در آثار عدیده دیگر نیز اعمال و اهواء و مطامعش مذکور گردیده است. از جمله جمال قدم در لوحی چنین می فرماید: «... حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب ردّ نوشته و همچنین سائر جهلاء که به اسم علم معروفند...»<sup>۱۱</sup>

و نیز در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزول یافته و به تاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ هـ ق مورّخ می باشد چنین می فرماید: «ذکر و بها مخصوص متغمّسین لجه بحر انقطاع است که مفتریات عالم و ثروت و سطوت امم ایشان را از توجه به افق اعلی منع ننمود... حاجی محمد کریم خان در هر سنه کتابی در ردّ اهل حقّ انشاء نموده و نوشته...»

و نیز در اثر دیگری چنین مسطور است: «کتابت به منظر اکبر وارد... کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لاتحصی در کلمات الهی نموده‌اند...»<sup>۱۲</sup>

مهم ترین اثر نازله در باره حاجی محمد کریم خان کرمانی و افکار و اغراض و آمال او لوح قناع است. در این اثر است که جمال قدم به صراحت به ارسال نامه [آقا رضای قنّاد] اشاره نموده و او را متذکّر

داشته‌اند که جناب قنّاد به نیت هدایت و آزادی او از ظلمات حجبات نفسانیّه و دعوت او به حقّ و حقیقت به او نامه نوشته و خان کرمانی در مقابل به اعراض و اعتراض و استهزاء قیام نموده است. نظر به چنین عکس‌العملی قلم اعلیٰ خان کرمانی را در لوح قنّاع با خطاباتی نظیر "یا ایّها الجاهل"، "یا ایّها المنکر البعید"، "یا ایّها المعرض المریب"، "ایّها الهائم فی هیماء الجهل و العمی" و "یا ایّها المعروف بالعلم و القائم علی شفا حفرة الجهل" مورد خطاب قرار داده‌اند.

در لوح قنّاع اشارات، اندازات و خطابات قلم اعلیٰ در مرحلهٔ اوّل ناظر به شخص حاجی محمد کریم خان است اما از لحن کلمه الهیّه کاملاً پیداست که خان کرمانی در این لوح مظهر اعراض و اعتراض و کفر و عناد در مقابل مظاهر حقّ و حقیقت در همهٔ قرون و اعصار قرار گرفته و اندازات قلم اعلیٰ در این قبیل خطابات راجع به علما و فقها و معروفین به علم است که در هر عصر و زمانی در مقابل مظاهر الهیّه به عناد برخاسته‌اند. نصیحت مشفقانهٔ جمال قدم علی‌رغم صلابت کلام و هیمنهٔ لحن، آن است که از خلف حجبات و اشارات درآید، با آیات الهیّه مجادله ننماید، قلب را صاف کند، تقوای خالص پیشه نماید و در عین حال بداند که اقبال او به حقّ برای خود اوست و نتایج اعراضش نیز به شخص او راجع می‌گردد. مندرجات لوح قنّاع خطاب به حاجی کریم خان مشعر بر اعتراضات و کتب اوست که در ردّ حضرت باب به رشتهٔ تحریر در آورده است.<sup>۱۳</sup>

نکتهٔ پنجم در بارهٔ آقا محمد رضای قنّاد شیرازی است که به سائقهٔ دعوت و هدایت حاجی کریم خان نامه‌ای خطاب به او نوشته است. آقا محمد رضا در بغداد به جمال قدم ایمان آورد و در تمام مراحل نفی و سرگونی با آن حضرت همراه بود و سرانجام در سال ۱۹۱۲ م در عکا از این عالم صعود نمود. آقا محمد رضا تمام ایام حیاتش به خدمت امرالله گذشته و از جمله مساعی او نوشتن مکاتیب و رسائل عدیده و دعوت نفوس به شریعهٔ مقدسهٔ الهیّه بوده است. آقا محمد رضا از جمله رساله‌ای خطاب به ملا عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس مرقوم داشته و از این قبیل مکاتیب چنین معلوم است که دعوت اهل علم و پیشوایان مذهبی به امر الهی و جهةٔ همّت او بوده است. از جناب قنّاد رساله‌ای در شرح تاریخ امر الهی نیز موجود است که عمدهٔ مطالبش مورد نقل و استفادهٔ جناب بالیوزی قرار گرفته و در بهاءالله شمس حقیقت به طبع رسیده است.

شرح احوال و خدمات آقا رضای قنّاد را حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صص ۶۷-۷۱) مرقوم فرموده‌اند.<sup>۱۴</sup>

حال که توضیح پنج مطلب اساسی مورد نظر به اتمام رسید فقراتی از لوح مبارک قنّاع را ذیلاً نقل می‌نمایم و در بارهٔ هر فقره شرحی به اختصار مرقوم می‌دارد:

همان طور که در لوح قناع مذکور شده نام مقنع محمد بن ظفر بن عمیر بوده و او از شعرای معروف دوره اموی است و در زمان خود از عزت و اعتبار و اشتها و فیر برخوردار بوده است. مورخین در باره مقنع نوشته اند که او صورتی وجیه و قدی کشیده داشته و برای آنکه چشم نخورد و از چشم شور دیگران محفوظ بماند روی خود را می پوشانیده است.

عبارت ابوالفرج اصفهانی در باره مقنع که تقریباً عیناً در لوح قناع نیز مذکور شده چنین است: «نسب المقنع الكندي و اخباره. المقنع لقب غلب علیه لأنه كان اجمل الناس وجهاً، وكان اذا سفر اللثام عن وجهه اصابته العين. قال الهيثم: كان المقنع احسن الناس وجهاً و امدهم قامه و اكملهم خلقاً فكان اذا سفر لقع اي اصابته عين الناس فيمرض و يلحقه عنت، فكان لا يمشی الا مقنعا...»<sup>۱۵</sup>

### زرقاء اليمامة (ص ۶۹، سطر ۱)

زرقاء زنی از اعراب دوره جاهلیت و از قبیله جدیس بود. او به علت تیزی بی فوق العاده ای که داشت ضرب المثل شده و در زبان عربی تمثیل "ابصر من زرقاء" اشاره به حدت بصر اوست.

سنائی در اشعار خود در اشاره به زرقاء که مشهور به زرقاء الیمامه می باشد چنین آورده است:

عزم او تیز رو به سان قضا حزم او دورین تر از زرقا  
و در اشعار خاقانی است که:

چشم زرقا را کشیده کحل غیب هم به نور غیب بینا دیده ام  
و در شعر قطران است که فرمود:

ای خداوندی که گر روی تو اعمی بنگرد از فروغ روی تو بینا تر از زرقا شود  
برای ملاحظه شرح احوال زرقاء الیمامه به کتاب محاضرات (صص ۳۷۳-۳۷۴) مراجعه فرمائید.

### ابن اصمع (ص ۶۹، سطر ۱)

مقصود ابو سعید عبد الملک بن قریب بصری است که از راویان بزرگ اشعار و اخبار و روایات در عالم عرب است. او در حدود سال ۱۲۲ هـ ق / ۷۴۰ م تولد یافت و در سنه ۲۱۳ هـ ق / ۸۲۸ م از این عالم رخت به سرای دیگر کشید.

معروف است که اصمعی با مردم قبایل مختلف عرب معاشرت کرد و از اشعار و اخبار و روایات و لهجه های آنان اطلاع فراوان جمع آوری نمود و از اعظم فضیله دربار هارون الرشید بود. آثار عدیده از اصمعی به جا مانده که در غایت اشتها است. از آثار اوست کتاب اشتقاق الاسماء، کتاب خلق الانسان و کتاب الخیل. مجموعه اشعاری که جمع آوری نموده نیز به اصمعیات مشهور است.

چنانچه در لوح قناع مذکور است اصمعی به سعه روایت در عالم عرب اشتها یافته است. نگاهی به

مساعی اصمعی و تلاش او در جمع آوری و تدوین روایات مختلف نشان می‌دهد که او قریب به سی دیوان از اشعار شاعران عرب را گردآوری نموده و حدود پنجاه اثر در زمینه‌های شعر، لغت، تاریخ و انساب به رشته تحریر درآورده است.

در لوح قناع جمال قدم از اصمعی به ابن اصمعی یاد نموده‌اند زیرا جدّ اعلاّی او اصمعی نام داشته است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار اصمعی به دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۹، صص ۲۶۶-۲۷۱) مراجعه نمایند.

### مهلهل (ص ۶۹، سطر ۳)

مهلهل بن ربیعہ برادر کلب وائل تغلبی است که پس از کشته شدن کلب به خونخواهی او قیام نمود و چهل سال با قاتلین برادر خود در جنگ و نزاعی بود که در تاریخ عرب به "حرب بسوس" مشهور است. مهلهل در اثر جنگ‌های چهل ساله خود در فرهنگ عربی مثال انتقام و خونریزی است. وفات مهلهل در سال ۹۳ هـ ق / ۷۱۱ م اتفاق افتاد. شرحی از احوال مهلهل و منابع عمده‌ای که در باره او موجود است در تاریخ ادبیات عرب (صص ۸۰-۸۱) مندرج است.<sup>۱۶</sup> و نیز به محاضرات (صص ۳۸۴-۳۸۶) مراجعه فرمائید.

### سموئل (ص ۶۹، سطر ۳)

مقصود از سموئل، ابن عادیا از دی غسانی شاعر و حکیم عهد جاهلی است که در وفاء ضرب المثل بوده و در سال ۶۵ هـ ق / ۶۸۴ م از این عالم درگذشته است. برای ملاحظه شرح وفای سموئل به ثمار القلوب (صص ۱۳۲-۱۳۳) مراجعه فرمائید.<sup>۱۷</sup>

### قیس بن زهیر (ص ۶۹، سطر ۴)

از اعظام امرای عرب بوده و شعر نیز می‌گفته است. قیس در معارف عربی مثال فهم و نبوغ و جودت رأی است. او در سال دهم هجری قمری در عُمان از این عالم درگذشت.

### حاتم (ص ۶۹، سطر ۴)

اشاره جمال قدم به حاتم طائی منسوب به قبیله طی است که در جود و سخاوت و بخشندگی بدو مثل زند. حاتم طائی از نفوس سرشناس در فرهنگ دوره جاهلی است و حکایات جود و جوانمردی او در معارف دوره اسلامی وسعت بی اندازه یافته است. در اشعار ظهیر فاریابی است که:

پادشاهی را سخا و عدل سرمایه است و تو در سخا چون حاتمی در عدل چون نوشیروان  
و حافظ می‌فرماید:

در ده به یاد حاتم طی جام یک منی تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی



و سعدی در گلستان می‌فرماید:

«مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم.»

برای ملاحظه شرح مطالب در باره حاتم طائی به ثمار القلوب (صص ۹۷-۹۹) و محاضرات (صص ۹۵۸-۹۶۰) مراجعه فرمائید. آثار مربوط به حاتم طائی و نقش او در ادب فارسی در کتاب تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری مورد مطالعه قرار گرفته است.<sup>۱۸</sup>

معن بن زائده (ص ۶۹، سطر ۴)

معن بن زائده مکتبی به ابوالولید شبیانی است و به حلم و جود و سخاوت به او مثل زنند. معن در عصر عباسیان مدتی عمارت سیستان را داشت و در همان جا به سال ۱۵۱ هـ ق / ۷۶۸ م به قتل رسید. سعدی در قصاید خود چنین می‌گوید:

تو معن زائده‌ای در کمال فضل و ادب      که تا قیامت از او در کتب نشان ماند

قسّ بن صاعده (ص ۶۹، سطر ۵)

در باره قسّ در ثمار القلوب (ص ۱۲۲) چنین آمده است: «... قسّ فهو ابن ساعدة، اسقف نجران و احکم حکماء العرب، و ابلغ و اعقل من سمع به منهم، و هو اوّل من کتب: من فلان الی فلان، و اوّل من خطب متوکناً علی عصا، و اوّل من اقرّ بالبعث، و اوّل من قال: اما بعد، و به یضرب المثل فی الخطابة و البلاغة...»

بنا بر قول ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۱۲۷) عبارت "بلاغة قسّ" ضرب المثلی در بلاغت و خطابت است. و نیز به کتاب محاضرات (صص ۳۸۰-۳۸۴) مراجعه فرمائید.

لقمان (ص ۶۹، سطر ۵)

قرآن مجید در سوره لقمان به حکمت لقمان شهادت داده و در ادب عربی و فارسی لقمان مظهر عقل، درایت، حکمت و خرد شناخته شده است. در هویت لقمان بحث و مناقشه بسیار است. روایات اسلامی مشعر بر انتساب لقمان به خاندان حضرت ابراهیم است. منابع دیگر او را غلامی حبشی در عصر داود نبی توصیف کرده‌اند. آنچه مسلم است آنکه حکمت‌های لقمانی و حکایات و سخنان منسوب به او در بین اعراب جاهلیت معروف بوده و در قرآن نیز بدان اشاره شده است.

شرح احوال و افکار لقمان حکیم و آنچه از او در آثار بهائی مذکور شده در مقاله "حکم لقمانی" که در مجله عندهایب (سال ۱۳، شماره ۵۲، پائیز ۱۵۱ بدیع، صص ۱۷-۲۴) به طبع رسیده مندرج است. برای ملاحظه شرح احوال و منابع مطالعه حیات و افکار لقمان حکیم و انعکاس حکم لقمانی در ادب فارسی به دانشنامه ادب فارسی (جلد ۱، صص ۷۵۲-۷۵۳) مراجعه فرمائید.<sup>۱۹</sup>

## سبحان وائل (ص ۶۹، سطر ۶)

سبحان بن زفر بن ایاس وائلی از خطبا و بلغا و شعرای عصر جاهلی و مثل اعلای فصاحت در کلام است. معروف است که چون سبحان آغاز سخن می‌کرد مطلبی را تکرار نمی‌نمود و در خطابه خود توقّف نمی‌کرد. سعدی در وصف سبحان آورده است که «سبحان وائل را در فصاحت بی نظیر نهاده‌اند به حکم آنکه اگر سالی بر سر جمعی سخن گفتی تکرار کلام نکردی.

توان در بلاغت به سبحان رسید نه در کنه بی چون سبحان رسید»

و در شعر ناصر خسرو است که:

سخن چون حکیمان نکو گوی و کوتاه که سبحان به نیکو سخن گشت سبحان  
سبحان صدر اسلام را درک نمود و در ایام معاویه ساکن دمشق بود. ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۱۰۲) چنین آورده است که «سبحان وائل: رجل من باهله، خطیب بلیغ، یضرب به المثل فی الخطابة و البلاغة». شرحی در باره سبحان در کتاب محاضرات (صص ۳۷۴-۳۷۵) مندرج است.

## عامر بن طفیل (ص ۶۹، سطر ۶)

عامر بن طفیل بن مالک بن جعفر از بنی عامر و از اعظام شعرا و بزرگان عرب در عصر جاهلی است. او اصلاً از مردم نجد و در فراست و کیاست و جود و کرامت اشتهار داشت. در کهولت اسلام پذیرفت و به سال ۱۱ هـ / ۶۳۲ م وفات یافت.

## ایاس بن معاویه بن القرّة (ص ۶۹، سطر ۷)

ایاس بن معاویه منزی مشهور به ابو وائله است. او قاضی بصره بود و در هفتاد و شش سالگی در سنه ۱۲۲ هـ / ۷۴۰ م از این عالم درگذشت. ایاس به فطانت و ذکاء ضرب المثل است. ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۹۲) در ذیل «زکن ایاس» چنین می‌نویسد: «هو ابو وائله ایاس بن معاویه، و کان قاضياً فائقاً، زکناً یضرب بزکنه المثل...»

و نیز به محاضرات (صص ۳۷۶-۳۸۰) مراجعه فرمائید. روایات مربوط به فطانت ایاس در این مرجع مندرج گردیده است.

## حمّاد (ص ۶۹، سطر ۷)

مقصود از حمّاد، ابوالقاسم حمّاد بن شاپور دیلمی است که از راویان بنام ادب عرب بوده و در احاطه به اشعار، اخبار و انساب عرب از مشاهیر این علوم محسوب می‌گردد. نظر به وسعت اطلاعاتی که در این علوم داشته او را «حمّاد الرّایه» لقب داده‌اند. حمّاد در حدود سال ۷۵ هـ / ۶۹۴ م متولّد شد و در سال ۱۵۶ هـ / ۷۷۳ م وفات یافت. معلقّات سبع را حمّاد جمع آوری نموده و هم او گرد آورنده اشعار بسیاری

از شعرای دوره اموی است.

برای ملاحظه شرح حال حماد به تاریخ ادبیات عرب (صص ۱۹۹-۲۰۰) مراجعه فرمائید.

### الاتقان (ص ۷۰، سطر ۱۱)

اشاره جمال قدم در این موضع از لوح قناع به کتاب الاتقان ظاهراً اشاره به اثر مشهور جلال الدین سیوطی مشهور به الاتقان فی علوم القرآن است که در علوم قرآن شناسی از منابع اصلی محسوب می‌گردد و در مطالعات قرآنی مورد رجوع و استفاده طالبان قرار می‌گیرد. کتاب الاتقان حاوی هشتاد فصل است و در آن همه مباحث مربوط به علوم قرآنی به نحو منظم و منجز مورد مطالعه و بررسی دقیق سیوطی قرار گرفته است. سیوطی از علمای طراز اول در علوم و معارف قرآنی و اسلامی است. او با بهره‌گیری بسیار وسیع از ده‌ها کتاب و رساله‌ای که در باره قرآن به رشته تحریر درآمده کتاب الاتقان را به رشته تحریر کشیده و اثری جاودانه و اساسی از خود به یادگار گذاشته است. الاتقان به زبان فارسی نیز ترجمه شده و از جمله در سال ۱۳۶۳ ه. ش به وسیله مؤسسه انتشارات امیرکبیر در طهران در دو جلد انتشار یافته است. برای ملاحظه شرحی مبسوط در باره اهمیت این کتاب و نیز مطالعه شرح احوال جلال الدین سیوطی به مقدمه کتاب الاتقان که به وسیله سید مهدی حائری قزوینی به فارسی ترجمه شده است مراجعه فرمائید.

### ذکر الله الاعظم (ص ۷۰، سطر ۱۶)

ذکر در لغت عرب و در مفاهیمی که ایرانیان در ادب فارسی به آن داده‌اند دارای معانی و مفاهیم بسیار است. از جمله به معنی به خاطر داشتن، بر زبان راندن، یاد کردن و بیان نمودن آمده است. در قرآن مجید از رسول خدا با کلمه ذکر یاد شده و کتب تورات و قرآن نیز در قرآن به ذکر ملقب گردیده است. در نظر شیعیان ائمه اطهار نیز ملقب به ذکرند و حضرت ذکر از القاب حضرت ربّ اعلی نیز هست چه آن حضرت در آثار عدیده خود ذکر را به عنوان توصیفی در حق خود به کار برده‌اند.

مجموعه این سوابق در آثار جمال قدم نیز ملاحظه می‌گردد و بر اساس آن ذکر الله الاعظم در آثار آن حضرت وصفی از هیکل ظهور در این عصر است. در لوح قناع جمال قدم چنین می‌فرمایند که سر از فراش غفلت بردار تا جمال ذکر الله الاعظم را که بر عرش ظهور مستوی است مشاهده نمائی.

### استواء الهاء علی الواو (ص ۷۰، سطر ۱۷)

مراد از دو حرف "هاء" و "واو" و استوای هاء بر واو کلمه "هو" است که در آثار اهل عرفان اشاره به ذات غیب مطلق و وجود منبسط و فیض مقدس الهی و نفس رحمانی است که از آن به مقام "هویت" نیز تعبیر می‌گردد.

در لوح قناع جمال قدم به این نکته اشاره می‌فرمایند که ذکر الله الاعظم بر عرش ظهور مستوی است

همان طور که هاء بر واو استواء یافته است. تمثیلی که در این بیان به کار رفته اشاره به ظهور ذکر الله الاعظم در مقام هویت است که عبارت از مقام مظهریة کامله الهیه است.

در باره مقام هویت در شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ هـ ش، صص ۱۹۴-۱۹۵) چنین آمده است:

«ز خطّ وهمی های هویت دو چشمی می شود در وقت رؤیت بدان که "هویت"، ذات حقّ است به اعتبار لا تعین و به این اعتبار، ذات مسما به "هو" است. و در مرتبه هویت، انطماس جمیع تعینات حسّی و خیالی و عقلی است و از هویت، تعبیر جز به صفات سلبی نمی توان کرد. و چنانچه ذات به اعتبار انتفای نسب و تعین، اقتضای خفا و بطون می نماید و به اسم الباطن موصوف است، از حیثیت انتشای نسب و افاضات، اقتضای بروز و ظهور می کند و مخصوص به اسم الظاهر می گردد و ظهور و بطون در حقیقت متحدند. "ء اله مع الله؟"

می فرماید که های هویت که تعین ذات مطلقه است و وجه مناسبت های هویت با تعین آن است که "ها" اسم اشارت است و ذات تا زمانی که متعین به تعین نمی گردد، خواه سلبی و خواه ایجابی، مشارالیه نمی تواند بود، چه در مقام وحدت اطلاقیه، اشارات همه منقطع است، به سبب خطّ وهمی برزخی که عارض او شده و دایره ها را به دو قسم نموده "دو چشمی می شود در وقت رؤیت یعنی آن های هویت، در هنگام دیدن دو چشمی می شود و یکی، دو می نماید؛ زیرا که ذات به اعتبار انتفای نسب، مخصوص به اسم باطن و غیب است و به اعتبار انتشای نسب، منسوب به اسم ظاهر و شهادت. و مفهوم هر یکی مختلف است و کثرت اسما از تغایر معانی و اعتبارات می خیزد. و خطّ وهمی عبارت از صفات است. و صفات را خطّ وهمی از آن جهت فرموده که غیریت او جز اعتباری نیست، زیرا که موجودی غیر ذات که وجود مطلق است، نمی تواند بود و دو چشمی های هویت، نمود غیریت وحدت و کثرت است که به توسط صفات حاصل گشته و فی الحقیقه، کثرت، نمودی بیش نیست...»

و در مصیبت نامه عطار (طهران: زوار، ۱۳۳۸ هـ ش، صص ۱۳-۱۴) چنین آمده است:

ها ز باطن واو از ظاهر بود	معنی هو اوّل و آخر بود
گر به های او اشارت می کنی	ور ز واو او عبارت می کنی
ها بیفکن واو را آزاد کن	بنده شو بی ها و واوش یاد کن
چون برون است او ز هر چیزی که هست	جز خیالی نیست زو چیزی به دست
تا چنان کان هست ننماید ترا	دیده و دانسته چون آید ترا
هر چه بینی جز خیالی بیش نیست	هر چه دانی جز محالی بیش نیست

اشاره جمال قدم در این موضع از لوح قناع راجع به بشارات و اشارات مندرجه در آثار شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی در باره ظهور جمال اقدس ابهی است. برای ملاحظه شرح این بشارات به کتاب محاضرات (صص ۶۶۲-۶۶۵) و نیز به کتاب قاموس ایقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ ب، ج ۴، صص ۱۶۰۲-۱۶۶۲) اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری مراجعه فرمائید. متن مکتوبی از شیخ احمد احسانی در بشارات به ظهور نیز در آخر لوح قناع نقل گردیده است.

جناب ابوالفضائل گلپایگانی نیز در فرائد (صص ۵۷۲-۵۸۳) شمه‌ای از بشارات شیخ و سید را مورد مذاقه قرار داده‌اند.<sup>۲۰</sup>

### یاجوج (ص ۷۴، سطر ۱۳)

یاجوج و ماجوج اصلاً عبری است که در زبان عربی نیز به کار رفته است. بعضی از محققان یاجوج و ماجوج را از قبایل مغول دانسته‌اند و گفته‌اند که آنان از دشمنان مسیحیان در آخرت خواهند بود. ذکر یاجوج و ماجوج در سوره کهف و سوره انبیاء نیز به عمل آمده و قیام و هجوم آنان از علامات قیامت شمرده شده است. در آیات ۹۰ به بعد در سوره کهف قصه ذوالقرنین آمده است که چون به مشرق زمین رسید مردمی را دید که برای حفظ خود از فتنه و فساد یاجوج و ماجوج از او طلب کمک نمودند و ذوالقرنین سدی از زبر حدید بنا نمود تا مانع حمله یاجوج و ماجوج شود.

بر اساس این روایات یاجوج و ماجوج تمثیلی از نیروی نفی، پلیدی، ظلم، نفس و هوی، بهتان و حيله و از این قبیل است. مثلاً انوری گوید:

رو که از یاجوج بهتان رخنه هرگز کی فتد      خاصه در سدی که تأییدش کند اسکندری

### خضر (ص ۷۴، سطر ۱۴)

در باره هویت خضر در بین علما توافق نظر کامل وجود ندارد. در فرهنگ اسلامی خضر یکی از انبیای الهی است که هادی حضرت موسی بوده و عمری جاودان دارد. بعضی خضر را همان ایلپای نبی دانسته‌اند. معروف چنین است که خضر و الیاس و اسکندر در طلب آب حیات به ظلمات رفتند و خضر و الیاس از چشمه حیوان و آب بقا نوشیدند و عمر جاویدان یافتند اما اسکندر از چشمه حیات محروم ماند و از زلال زندگی جاوید بهره نیافت.

خضر در ادب اهل عرفان تمثیلی از رهبری و راهنمایی است و نظر به همین تمثیل جمال قدم نیز در لوح قناع چنین می‌فرماید که «... شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی...» در شعر حافظ است که:

نسیم زلف تو شد خضر راهم اندر عشق      زهی رفیق که بختم به مهرهی آورد

و یادربیت دیگری می‌فرماید:

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو  
مباد کاتش محرومی آب ما ببرد  
و یادربیت دیگر:

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
برای ملاحظه مطالب مربوط به خضر به فرهنگ تلمیحات (صص ۲۴۷-۲۵۷) و حافظ نامه (ج ۱، صص ۵۳۲-۵۳۴) مراجعه فرمائید.<sup>۲۱</sup> شرحی که ختمی لاهوری بر بیت حافظ نوشته است مناسب مقام است که می‌فرماید:

«دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف  
ای خضر پی خجسته مدد ده به همتم  
تعبیر نمود از مرشد خود در اینجا به خضر پی خجسته به لحاظ آنکه خضر در اصطلاح، انسان کامل و مرشد و راهنما را گویند که در او چهار خیر بر کمال بود: اقوال نیک و افعال نیک، اخلاق نیک و معارف نیک. و او را خجسته پی گفته به لحاظ آنکه مثل خضر - علیه السلام - هر جا پاگذارد سبزو نضارت می‌شود و از پز مردگی خلاص یابد. و همّت در اصطلاح، توجّه قلب را گویند به جمیع قوای روحانی. باز به جناب مرشد التماس می‌نماید که صعوبات و مشکلات عقبات در راه حیرت مذمومه از حدّ زیاد پیش آمده و من خسته و ضعیف و ناتوان. ای مرشد مبارک قدم مدد ده به توجّه قلب خود و آسان بگذران از عقبات مذکوره مرا» (شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ج ۳، ص ۲۱۴۸).<sup>۲۲</sup>

چهره تاریخی و اسطوره‌ای خضر و آنچه در باره او در ادبیات عرفانی آمده است در کتاب تجلی رمزو روایت در شعر عطار نیشابوری مورد مطالعه قرار گرفته است.

### من بنی الخورنق و السدیر (ص ۷۴، سطر ۱۷)

اشاره جمال قدم به نعمان اعور ابن امرؤ القیس است که دو قصر خورنق و سدیر را بنا نهاد و سی سال سلطنت نموده سپس ترک تاج و تخت نمود و به زهد و عبادت پرداخت. در اشعار صحبت لاری است که می‌گوید:

برافراشت قصری که قصر خورنق  
به بازار کالای آن گشت مغبون  
و در اشعار سروش اصفهانی است:

این منظر فرخنده و این کاخ مشید  
از قصر خورنق به و از صرح ممرد  
برای ملاحظه شرح بنای این دو قصر به فرهنگ تلمیحات (صص ۱۷۰-۱۷۱ و ۴۵۸) و نیز محاضرات (صص ۵۸۷-۵۸۸) مراجعه فرمائید.

اشاره جمال قدم به نمرود است که در دوره حضرت ابراهیم به مخالفت آن حضرت قیام نمود و پادشاه بابل بود. در فرهنگ اعراب کلمه نمرود نظیر فرعون، قیصر و کسری به صورت لقب به کار می‌رود و مراد از آن سلاطین سریانی و بابلی است.

در قرآن به قصه نمرود و مخالفت او با حضرت ابراهیم اشاره شده است. چنین معروف است که نمرود خواست تا با خدای ابراهیم جنگ کند لذا چهار پاره گوشت بر چهار نیزه بست و آنها را در چهار طرف صندوقی قرار داد و بر چهار پایه صندوق نیز چهار کرکس گرسنه بست و خود برای پرواز در صندوق نشست و کرکسان صندوق را به هوا بردند و نمرود تیری به طرف خدا پرتاب نمود و خداوند تیر نمرود را خون آلود نموده به پیش او بازگردانید و نمرود چنین پنداشت که خدا را مجروح ساخته است. در اشاره به این حکایت خاقانی چنین می‌گوید:

دست نمرود بین که ناوک کفر در سپهر مدور اندازد

نمرود و شخصیت او در ادب اهل شرق تمثیلی از نخوت، بلند پروازی، لجاجت و کفر و انکار است و جمال قدم نیز در کتاب اقدس (فقره ۴۱) تمثیل نمرود را به عنوان مظهر غرور و استکبار به کار برده‌اند. برای ملاحظه روایات و اشعار مربوط به نمرود به فرهنگ تلمیحات (صص ۵۷۹-۵۸۱) مراجعه فرمائید. قضایای مربوط به نمرود به عنوان قوه شر در مقابل قوه خیر و انعکاس آن در ادبیات اهل عرفان در کتاب تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری (صص ۳۰۸-۳۱۰) نیز مورد مطالعه قرار گرفته است.

شدوا الزرقاء (ص ۷۵، سطر ۳)

در باره این اصطلاح جناب اشراق خاوری شرحی در کتاب محاضرات (صص ۴۶۴-۴۶۵) مرقوم فرموده‌اند که عیناً نقل می‌گردد:

«معنی این جمله به فارسی در کتب لغت یافت نمی‌شود زیرا از لغات دارجه است یعنی لغاتی که در عرف مردم مشهور و مصطلح است و ترجمه آن به فارسی "کف زدن از سرور و شادی" و به اصطلاح دست زدن است ولی به این معنی در فرهنگ‌ها موجود نیست زیرا از لغات دارجه است و از این قبیل لغات در عربی بسیار است که در دارجه مصطلح و معروف است ولی در کتب لغت موجود نیست مانند عزائم جمع عزومه که به معنی مجالس جشن و مهمانی است و مانند کلمه یم که به معنی نزدیک و پهلوی چیزی در دارجه استعمال می‌شود مثلاً می‌گویند "یمک و یم البیت" و غیره یعنی "پهلوی تو نزدیک تو نزدیک خانه" جمله شدوا الزرقاء هم از همین قبیل لغات است یعنی چه بسیار خانه‌هایی که شبانگاه از آنها صدای خنده و کف زدن بلند بود و بامداد فریاد و فغان و گریه از آنها به گوش می‌رسید...»

نکته‌ای که جناب اشراق‌خاوری را به توضیح فوق‌سوق داده است ظاهر آیه مبارکه در لوح قناع است که در کتاب مجموعه الواح مبارکه (ص ۷۵، سطر ۲-۴) به این صورت به طبع رسیده است: «... وکم من بیت ارتفع فی العشیٰ فیہ القهقهة وشدوا الزرقاء و فی الاشراق نحیب البكاء...» (در بعضی از طبع‌های مؤخر بر طبع قاهره که کتاب مجموعه الواح مبارکه در طهران و ویلمت انتشار یافته تشدید از روی دال کلمه شدوا حذف شده است.)

اما مراجعه به نسخ خطی لوح قناع نشان می‌دهد که عبارت مزبور از جمله در نسخ موثق خط جناب زین‌المقرئین به صورت "شدو الزرقاء" مذکور شده و با توضیحی از جناب فاضل‌مازندرانی در کتاب اسرار الآثار (ج ۴، ص ۶۳) نیز به این صورت مندرج گردیده است: «کم من بیت ارتفع فی العشیٰ فیہ القهقهة و شدو الزرقاء و فی الاشراق نحیب البكاء الخ.» شدو مصدر به معنی میگساری است یعنی چه بسا خانه‌ها که شبانگاهان در آنها آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان‌گریه در آن برخاست.» آنچه بر این توضیح می‌توان افزود آنکه کلمه "شدو" از جمله به معنی "شعر به سرود خواندن و... خواندن یک یا دو بیت و کشیدن آواز خود..." (لغت نامه دهخدا، ذیل "شدو") است و کلمه "زرقاء" از جمله به معنی شراب به کار می‌رود.

نکته دیگر در باره این اصطلاح آنکه زرقاء در فرهنگ عربی نام زنی خوش صوت بوده و در باره او در مجمع‌البحرین «أطرب من شدو سلامة الزرقاء» مذکور گردیده است.<sup>۲۳</sup> در باره سلامة الزرقاء در توضیحات کتاب مجمع‌البحرین (پاورقی صفحه ۱۹۳) چنین آمده است: «سلامة الزرقاء: هی جاریة حسنة الصوت غنت يوماً بحضرة معن بن زائدة الشیبانی و روح ابن حاتم المهلبی و ابن المقفع. فافرغ معن بین یدیهما بدرة من المال، و فعل روح كذلك، و لم یکن عند ابن المقفع مال فاعطاها صکاً فی عهدة ضیعة له.»

#### امرؤ القیس (ص ۸۱، سطر ۱۲)

مقصود از امرؤ القیس ابو حارث حندج بن حجر کندی است که به ملک الضلیل و ذوالقروح نیز اشتهار دارد. امرؤ القیس از شاعران طبقه اول در شعر جاهلی است. او در سال ۵۲۰ م متولد شد و به اختلاف اقوال در حدود سال‌های ۵۵۰ تا ۵۶۰ م در انقره وفات یافت. امرؤ القیس زندگی متلاطمی داشته، اسفار بسیار نموده، تجارب گوناگون کسب کرده و از قریحه‌ای سیال و لطافت خیال و قدرت و فیر در تصویر و تشبیه در مضامین اشعارش برخوردار بوده است. امرؤ القیس در تغزل و توصیف طبیعت یدی طولی داشته و از جمله شعرانی است که اشعارش در زمره معلقات به دیوار کعبه نصب می‌شده است. شرحی از حیات او و منابع عمده‌ای که در باره سوانح زندگی و شعر امرؤ القیس وجود دارد در کتاب تاریخ ادبیات عرب (صص ۵۳-۵۶) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب تاریخ الادب العربی (بیروت: المكتبة البولسیة، بی تاریخ)، اثر حنا الفاخوری، صص ۷۶-۹۶.



معلقات نام قصایدی است که در دوره جاهلی مورد توجه و تمجید اعراب بوده و آنها را در کعبه نصب نموده بوده‌اند. در تعداد قصاید و صاحبان آنها و معانی و مفاهیم کلمه "معلقات" بحث و مناقشه در بین اصحاب نظر بسیار است. قول مشهور چنین است که معلقات عبارت از هفت تاده قصیده طولانی است که آنها را حماد راویه در اواخر دوره بنی امیه جمع آوری نموده است. مجمرات نیز عبارت از هفت قصیده از قصاید شعرای عرب در دوره جاهلی بوده که بعد از معلقات در غایت اشتها بوده و از بهترین قصاید محسوب می‌شده است.

برای مطالعه این مباحث می‌توان به تاریخ ادبیات عرب (صص ۵۰-۵۳) و منابعی که در این مأخذ صورت داده شده است رجوع نمود. متن عربی معلقات و ترجمه فارسی آنها به قلم عبدالمحمد آیتی در کتاب موسوم به معلقات (طهران: اشرفی، ۱۳۴۵ ه.ش) در ۱۴۴ صفحه به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به تاریخ الادب العربی (صص ۷۶-۱۸۷).

### میرزا حسین قمی (ص ۸۴، سطر ۸)

در اواخر لوح قناع حضرت بهاءالله به این مطلب اشاره می‌فرمایند که در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد آن حضرت رفته و صورت مکتوب شیخ احمد احسانی را عرضه داشته و از طرف بعضی شیخیه استدعا نموده است که کلمات شیخ احمد را جمال قدم معنی و تفسیر فرمایند.

میرزا حسین قمی در صحنه‌های مختلف تاریخ امر بابی و بهائی به کرات ظاهر می‌شود. او فردی متردد، سست عنصر و منافق بوده و به میرزا محمد حسین متولی باشی قمی معروف است زیرا زمانی متولی حرم حضرت معصومه در قم بوده است. او در ایام قلعه طبرسی چندی با اصحاب بوده بعد تبریزی نموده از قلعه خارج شد و محفوظ ماند و در هنگام گرفتاری حضرت قدوس هتک حرمت نموده ناسزا گفت و مصدر فتنه و فساد گشت. جمال قدم در لوح طیب که به تاریخ محرم سنه ۱۲۹۷ ه.ق / دسامبر ۱۸۷۹ م مورخ است در باره میرزا حسین قمی چنین می‌فرمایند:

«... میرزا حسین قمی شما می‌دانید که ابد از این امر اطلاع نداشته و هر هنگام که ضرری واقع می‌شد او اول من کفر بوده و چون مقام امن می‌شد خود را اول من آمن می‌شمرد. نعوذ بالله ثم نعوذ بالله انه هو الذی تفل علی وجه القدوس فی ارض الطّفّ بظلم مبین. خطایائی از او ظاهر شد که قلم شرم می‌نماید از ذکرش و بعد در حضور مبارک اظهار توبه می‌نمود. تفصیلات او معلوم است. احتیاج به ذکر نیست...»<sup>۲۴</sup>

غیر از لوح فوق اعمال و اقوال و اهواء میرزا حسین قمی در سایر آثار مبارکه نیز انعکاس یافته است. از جمله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته و مصدر به عبارت «هذا کتاب من خادم

الرحمن الذي سمى بعد الله و اشتهر بأقا جان... می باشد شرح نکات فوق به تفصیل مذکور است. فقراتی از این اثر در اسرار الآثار (ج ۳، صص ۱۸۹-۱۹۲) به طبع رسیده است.

### صورة ما كتبه الشيخ الاجل (ص ۸۴، سطر ۱۶)

در پایان لوح مبارک قناع جمال قدم صورت مکتوبی را که شیخ احمد احسانی در بشارت به ظهور قائم مرقوم داشته است عیناً نقل فرموده‌اند و خان کرمانی را دعوت نموده‌اند تا در باره مندرجات آن مکتوب شرح و تفسیری به رشته تحریر درآورد.

مکتوب شیخ احمد احسانی که به زبان رمز و اشاره مرقوم شده در بین شیخیه و بایه محل بحث و فحص وسیع قرار گرفته و متن آن در آخر کتاب شرح الفوائد که از آثار مشهور شیخ احمد احسانی است به طبع رسیده است.

فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار (ج ۵، صص ۲۴۰-۲۴۱) چنین مرقوم فرموده‌اند که حاجی محمد کریم خان کرمانی در سال ۱۲۸۲ هـ ق / ۱۸۶۵ م رساله‌ای در شرح مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر درآورده بود<sup>۲۵</sup> و سپس خلاصه‌ای از آن را به شرح ذیل نقل فرموده‌اند:

«أقول روی انه بعد انقضاء المص الخ همان حدیث مفصل ابولید مخزومی است و تفسیر مجلسی را در باره وقت ظهور مهدی قائم تزییف نمود و خود هم بیان مطابقی نکرد و مراد از صاد مذکور را ۹۰ درجات فوق الزأس منطقه فلکی گرفت و نوشت همان عین صاد مذکور در روایت است که بیغمبر در لیلۃ المعراج زیر عرش از آن وضو ساخت. در مجمع البحرین است: «فی حدیث النبی اذن فاغتسل من صاد قبل هو ماء یسبل من ساق العرش و ماء منه کلشیء حی است که نقطه دایره امکان می شود و از تننی و تنزل نقطه الف حاصل گردید. و فخذ به معنی طائفه و مراد از فخذین دو سلسله قوس صعود و نزول است.»

از کتاب فهرست آثار مشایخ مکتب شیخی (ص ۵۹۱) نیز چنین برمی آید که ملا محمد علی بنابی ضمن طرح چند مطلب از حاجی محمد خان کرمانی (جانشین حاجی محمد کریم خان کرمانی) تقاضا نموده بوده است تا شرحی بر مکتوب شیخ احمد احسانی مرقوم دارد. شرحی که به قلم حاجی محمد خان کرمانی به رشته تحریر درآمده به زبان عربی و حاوی ۵۷۰ بیت است و مورخ به تاریخ ۱۱ ذی قعدة سنه ۱۳۰۱ هـ ق / ۲ سپتامبر ۱۸۸۴ م می باشد. این شرح تا آنجا که بر حقیر معلوم است هنوز به طبع نرسیده است.

از مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء چنین معلوم است که آن حضرت نیز شرحی بر مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر درآورده‌اند چنانچه در لوحی چنین می فرمایند: «سؤال از کلمات مبارکه قد ظهر سر التتکیس نموده بودی. از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفصیل این رساله‌ای مرقوم شده

هنوز سواد نگردیده انشاء الله سواد می شود و انتشار می یابد» (مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۱۹-۲۰).

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

«از سر التَّنْكِيسِ لرمز الرّئيس سؤال نموده بودید. این عبارت از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سؤال از قائم مرقوم فرموده اند. جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه شیخ مفصل شرح و تفصیل و تفسیر شده است و موجود است و مقصود این است که رؤسای شیخیه کل اقرار نمایند که این بیانات را نمی فهمند. آن وقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا آنکه شرحی رؤسای شیخیه مرقوم کنند در هر دو صورت جهلشان ثابت گردد. حال شما به این رؤسا مثل پسر حاجی محمد کریم خان و غیره متصل و متابع مراجعت نمایند که شرحی در این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آنکه اعتراف بر عدم فهم کنند چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان سؤال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس که بفهمد من خاضع می شوم ولی لساناً گفته بود باید خط بنویسد. ع ۶» (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۲۰).

شرحی که حضرت عبدالبهاء به تحریر آن اشاره فرموده اند هنوز به طبع نرسیده است اما در باره مکتوب جناب شیخ حضرت ابوالفضائل شرحی در کتاب فرائد (صص ۳۱-۳۶) مرقوم فرموده اند که شارح بعضی از اشارات مندرج در مکتوب است.

و نیز شرح و توضیح مندرجات مکتوب شیخ احمد احسانی مورد توجه جناب اشراق خاوری قرار گرفته و در ذیل "سر التَّنْكِيسِ لرمز الرّئيس" در کتاب ریح مخوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب، ج ۱، صص ۶۷۹-۶۹۰) شرحی در باره مطالب مندرج در آن مکتوب مرقوم فرموده اند. جناب دکتر نادر سعیدی نیز در مجله پژوهشنامه (سال ۳، شماره ۱، شماره مسلسل ۵، صص ۱۱۳-۱۳۳) شرحی مبسوط در باره رموز و اشارات مندرج در مکتوب شیخ احمد احسانی به رشته تحریر در آورده اند که تازه ترین مطالعه مبسوط در باره مندرجات آن مکتوب است.

\*\*\*

حال که شرح اعلام مندرج در لوح قناع به اتمام رسید ذیل مقال را به درج ایبائی از مجمع البحرين یازجی اختصاص می دهد و توضیحات مربوط به آن ایبات را نیز از پاورقی صفحات ۸۵-۸۶ کتاب مجمع البحرين عیناً نقل می نماید تا تلخیصی از عمده مطالب مورد مطالعه را ارائه داده باشد:

من اشهر الامثال فی القبائل	عزة ذی الحمی کلّیب وائل <sup>۲۶</sup>
و طلب الثّار الی المهلهل <sup>۲۷</sup>	یُنسبُ کالوفاء للسموأل <sup>۲۸</sup>
و رأی قیس <sup>۲۹</sup> مثل جود حاتم <sup>۳۰</sup>	شاع و فتک الحرث بن ظالم
و حلم معن <sup>۳۱</sup> و هو ابن زائده	و قس <sup>۳۲</sup> ذو الفصاحة ابن ساعده
و شاعت الحکمة عن لقمان <sup>۳۳</sup>	وهكذا الخطبة عن سحبان <sup>۳۴</sup>

و اشتهرت فراسة الأفراس<sup>٣٥</sup> عن عامر<sup>٣٦</sup> و الحدق عن إياس<sup>٣٧</sup>  
 و الحضرة<sup>٣٨</sup> يعزى لسليكم<sup>٣٩</sup> السلّكه و حيلة القصير<sup>٤٠</sup> نعم الملكة<sup>٤١</sup>  
 وهكذا رواية ابن أصمغ<sup>٤٢</sup> تذكّر و الجمال للمنع<sup>٤٣</sup>  
 و اشتهر الحزن عن الحسناء مثل اشتهار بصير الزرقاء<sup>٤٤</sup>

### یادداشت‌ها

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ ب)، ص ۱۷۶.
- ۲- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۵۱۹.
- ۳- شرح کیفیت نزول لوح قناع از قلم جمال قدم در صدر لوح مبارک مندرج است.
- ۴- کتاب البیان و الثبیین در بیروت به وسیله مؤسسه دارالفکر در سال ۱۹۹۰ م در چهار مجلد انتشار یافته است.
- ۵- بطرس البستانی، محیط المحيط (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۸۳ م).
- ۶- کتاب مستطاب اقدس، فقرة ۱ و ۱۰۴.
- ۷- مطلع این لوح مبارک چنین است: «کتابت به منظر اکبر وارد...» قسمت اعظم این لوح مبارک در اسرار الآثار (ج ۴، صص ۸۹-۹۱) به طبع رسیده است.
- ۸- برای مطالعه شرح احوال و آثار حاجی محمد کریم خان کرمانی به کتاب ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم به نام فهرست کتب شیخ اجل اوحد مرحوم شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام (کرمان: سعادت) که دو جلد آن در یک مجلد به طبع رسیده است مراجعه فرمائید. شرح حال حاجی محمد کریم خان کرمانی را جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق (طبع طهران، ج ۳، صص ۳۹۶-۴۰۱) و جناب اشراق خاوری در قاموس ایقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ج ۱، صص ۴۰-۵۰) نیز مرقوم داشته‌اند.
- ۹- کتاب محاضرات اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری است و دو جلد آن در لانگنهاین به وسیله لجنة نشر آثار امری در سال ۱۹۸۶ م در یک مجلد به طبع رسیده است.
- ۱۰- حضرت بهاءالله، کتاب ایقان (لانگنهاین: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۹۸ م).
- ۱۱- حضرت بهاءالله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ، ۳۲۹ صفحه)، ص ۱۶.
- ۱۲- اسرار الآثار ج ۴، ص ۹۰. لوح دیگری نیز خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته که در آثار قلم اعلی (دانداس: مؤسسه ملی معارف بهائی، ۱۹۹۶ م)، ج ۱، ص ۴۵۳ مندرج است.
- ۱۳- کتب حاجی محمد کریم خان کرمانی در ردّ حضرت باب عبارت است از:
  - (۱) تیر شهاب در ردّ باب خسران مآب، مورخ ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۲۶۲ هـ که به فارسی به طبع رسیده است.
  - (۲) رساله ردّ باب که به خواهش ناصرالدین شاه در ۱۹ رمضان ۱۲۸۳ هـ ق تألیف شده و به فارسی به طبع رسیده است.
  - (۳) شهاب ثاقب در ردّ باب، مورخ ۲۱ صفر ۱۲۶۵ هـ که عربی است و به طبع نرسیده است.
 و نیز جناب فاضل مازندرانی در باره سایر آثار حاجی محمد کریم خان کرمانی که در ایراد و طعن نسبت به آثار حضرت باب به رشته تحریر در آمده در ظهور الحق (ج ۳، ص ۴۰۰) چنین مرقوم فرموده‌اند:
 «... و حاجی محمد کریم خان به اذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش به نام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الردّ علی الباب و غیرها ردّ و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوامّ بدو طعن گفته و عده داد که توفیق منبع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه‌اش ثبت نماید لکن به عده وفا نکرد. گویند در دوازده کتاب ردّ نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت...»

- ۱۴- حضرت عبدالبهاء، تذكرة الوفا (حيفا: عباسیه، ۱۳۴۳ هـ ق).
- ۱۵- ابی الفرج الاصفهانی، کتاب الاغانی (بیروت: دار الثقافة، ۱۹۵۹ م)، ج ۱۷، ص ۶۰.
- ۱۶- کتاب تاریخ ادبیات عرب اثر دکتر اکبر بهروز است و در ردیف انتشارات دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۹ هـ ش به طبع رسیده است.
- ۱۷- کتاب ثمار القلوب اثر ابی منصور عبدالملک ثعالبی است و در قاهره به وسیله مؤسسه دارالمعارف در ۱۹۶۵ م منتشر گردیده است.
- ۱۸- رضا اشرف زاده، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری (طهران: اساطیر، ۱۳۷۳ هـ ش)، صص ۲۶۹-۲۷۲.
- ۱۹- دانشنامه ادب فارسی به سرپرستی حسن انوشه در طهران در سال ۱۳۷۵ هـ ش به وسیله مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه انتشار یافته است.
- ۲۰- کتاب فوائد در سال ۱۳۱۵ هـ ق به رشته تحریر درآمده و در ۷۳۱ صفحه انتشار یافته است.
- ۲۱- کتاب فونگک تلمیحات اثر دکتر سیروس شمیسا است و به وسیله انتشارات فردوس در سال ۱۳۷۱ هـ ش در طهران انتشار یافته است. کتاب حافظ نامه اثر بهاء الدین خزمشاهی است و در طهران به وسیله مؤسسه سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در دو جلد در سال ۱۳۶۸ هـ ش منتشر شده است.
- ۲۲- کتاب شرح عرفانی غزل‌های حافظ اثر ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری است که در چهار جلد به وسیله نشر قطره در سال ۱۳۷۶ هـ ش در طهران به طبع رسیده است.
- ۲۳- الشیخ ناصیف الیازجی، مجمع البحرین (بیروت: دار نظیر عبود، ۱۹۹۳ م)، ص ۱۹۳.
- ۲۴- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ ب)، ج ۸، ص ۱۵۷.
- ۲۵- رساله‌ای که جناب فاضل مازندرانی به آن اشاره فرموده‌اند بر حسب مندرجات فهرست کتب مشایخ (ص ۴۴۳) در جواب سؤال آقا شیخ حسین مزیدی از بصره مرقوم شده و تاریخ تحریر آن ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ هـ ق بوده است. این رساله در ۶۲۰ بیت است و به زبان عربی به طبع رسیده است.
- ۲۶- يقال فی المثل: فلان أعز من کلیب وائل، و ذلك لأنه کان عزیزاً عظیم المهابة فکانت لا توقد نار مع ناره و لا ترد ابل علی الماء حتی ترد ابله. و کان یحیی المرعی فلا یقر بها احد و یحیی الصید فلا یصاد. و کان لا یتکلم احد فی مجلسه حتی یسأله و لا یجلس حتی یأمره فیتهب فی جلوسه متأذباً.
- ۲۷- المهلهل هو عدی بن ربیعة التغلبي اخو کلیب وائل، اقام فی طلب نار اخیه من بنی بکر اربعین سنة.
- ۲۸- السموأل هو ابن حیّان بن عادیاء من عرب الیمن. یضرب به المثل فی الوفاء.
- ۲۹- قیس هو ابن زهیر بن جذیمه بن غطفان. کان من دهاة العرب و کان یقال له قیس الرأی لجموده رأیه.
- ۳۰- کان حاتم جواداً متلاًفاً اذا سل و هب و اذا غنم انهب و اذا اسر اطلق.
- ۳۱- معن هو ابن زاندة الشیبانی. و هو الذی قیل فیهِ: حدث عن معن و لا حرج.
- ۳۲- قس هو ابن ساعدة خطیب العرب و شاعرها و حکیمها و قاضیها فی عصره. و هو اول من صعد علی شرف و خطب علیهِ.
- ۳۳- لقمان هو ابن عاد المشهور. کان من حکماء العرب و دهاتهم.
- ۳۴- سبحان هو سبحان وائل الباهلی. کان من خطباء باهله و شعرانها.
- ۳۵- فراسة الافراس: الحداقه فی رکوب الخیل.
- ۳۶- عامر: هو عامر بن الطفیل العامری. کان احذق العرب برکوب الخیل و اجولهم علی متونها و ابصرهم فی التصرف علیها.
- ۳۷- ایاس: هو ایاس بن معاویه بن قرّة المری یضرب به المثل فی الزکن و هو التفرس و اصابة الظن.

- ٣٨- الحضرة: الرُّكُض.
- ٣٩- السِّلِيك: هو الحرث بن عمرو التَّمِيمِي. وكان يعرف بالسِّلِيك مصغَّر السِّلِك: ولد الحجل.
- ٤٠- القَصِير: هو قصير اللُّخْمِي جدع انفه احتيالاً على الرِّبَاء لقتلها.
- ٤١- المَلِكَة: الهيئة الرُّاسِخَة في النَّفْس.
- ٤٢- ابن اصمَع: هو عبدالمَلِك بن اصمَع البَاهِلِي. يضرب به المثل في سعة الرِّوَايَة وكثرة الحِكَايَات و التُّوَادِر.
- ٤٣- المَقْتَنَع: هو المعروف بالمَقْتَنَع الكِنْدِي كان اجمل النَّاس وجهاً و اكملهم خلقاً و اعدلهم قواماً. وكان اذا سَفَر اللُّثَام عن وجهه اصابته العين فيمرض فكان لا يمشي الا مَقْتَنَعاً أي مغطياً وجهه كالمرأة.
- ٤٤- الرُّرْقَاء: هي حذام الجديسية و تعرف بزرقاء اليمامة. كانت تبصر مسافة ثلاثة ايام.